

صبحانه با تاج تاجی



سلامانه

یک تابستان گرم و شاد

بعد از نام و یاد خدای بزرگ و مهربان، سلامی گرم و صمیمی به همه‌ی شما گل‌های دوست‌داشتنی که در این تعطیلات تابستانی هر کدام مشغول بازی و سرگرمی و فعالیت مورد علاقه‌تان هستید و مثل آن دسته از بچه‌هایی نیستید که فقط سرگرم خوراکی خوردن و خوابیدن هستید و هیچ جنب و جوش و حرکتی ندارند. بله دوستان عزیز، تحرک و بازی نوعی ورزش خوب و مفید است و نمی‌گذارد شما دچار بیماری شوید، اما در این روزهای گرم تابستان یک نکته‌ی مهم را هم نباید فراموش کنید که در طول روز آب کافی بنوشید و زیاد زیر نور آفتاب قرار نگیرید.

نوشیدن آب سالم که با لیوان و بطری شخصی خودتان باشد، باعث می‌شود بدنتان دچار گرم‌زدگی نشود و سلامتی‌تان به خطر نیفتد.

حواستان باشد که بقیه‌ی آبی را که

نمی‌نوشید روی زمین نریزید چون

آب، گران‌بهاترین نوشیدنی

و بزرگ‌ترین و باارزش‌ترین

نعمت برای زندگی ما و همه

موجودات زنده است. پس

اگر با لیوان آب نوشیدید،

بقیه‌ی آب لیوان خود

را حتماً به یک درخت یا

یک بوته‌ی گل هدیه دهید.



طیبه طایب

فهرست

- نردبان چایکی ۱۱
- توپ و ماه ۲۱
- جامدادی زیبایی بازیافتی ۳۱
- صبحانه با تاج‌تاجی ۴۱
- بورانی بادمجان خوش‌مزه ۶۱
- ساعت مطالعه ۷۱
- سفر راحت شهری با اتوبوس ۸۱
- هدفم کسب افتخار برای میهنم است ۱۰۱
- لیبک یا خامنه‌ای ۱۲۱
- یک نذری به یادماندن ۱۴۱
- خدمت‌گذار کوچک موبک آقای شهید ایران ۱۶۱

صاحب‌امتیاز:

- شهرداری مشهد
- مدیر مسئول:
- سید میثم موسوی مهر
- سر دبیر:
- سید سجّاد طلوع هاشمی
- دبیر ضمانت:
- ارژنگ حائمی
- دبیر کوله پستی:
- طیبه سادات ثابت
- مدیر هنری:
- سید هاشم دقیق
- گرافیک و صفحه‌آرایی:
- ملک جمعی
- ویراستار:
- طیبه غلام‌زناپی

پست الکترونیک:

- sabet@shahrara.com
- نشانی سایت:
- shahraranews.ir/fa/kids
- پیام‌رسان روزنامه: ۰۹۰۵۴۶۵۸۰۶۰
- نشانی: خیابان کوهسنگی
- ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
- داخلی مستقیم کوله پستی: ۲۷۸
- توزیع و امور مشترکین: ۳۷۲۸۸۸۸۱-۵
- داخلی ۴۷۱ و ۴۷۲



زنگ ورزش



نردبان چابکی

سلام دوستان ورزشکار و پرانرژی. امروز می خواهیم یک تمرین چابکی انجام دهیم. این حرکت با وسیله ای ورزشی به نام نردبان چابکی انجام می شود.

ابتدای نقطه ی شروع و سر نردبان چابکی بایستید. با صدای سوت با سرعت شروع به حرکت کنید به طوری که پاها را به سرعت داخل مربع بگذارید و به سرعت خارج شوید. این کار را تا انتهای نردبان انجام دهید.

می توانید موازی با خطوط نردبان حرکت کنید یا کنار نردبان بایستید و از پهلو داخل مربع ها بروید و خارج شوید. اگر نردبان چابکی ندارید، روی زمین با نوار چسب شکل نردبان را درست کنید و تمرین کنید.



دکترین صفادان



توپ و ماه

مثل ماه آسمان
توپ زردم خوشگل است
فکر بازی کردن است
دردش صد تا قِل است

من که شوتش می‌کنم
می‌پرد تا آسمان
می‌رود تا پیش ماه
قِل قِل و شادی کنان

دیدنش بامزه است
قاه و قاه و قاه و قاه
واقعا انگار که
آسمان دارد دو ماه!



لیلا خدیانی





شماره ۲۹۱
تیر ۱۴۰۵

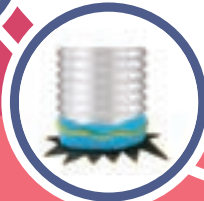


جامدادی زیبای بازیافتی

میان کارتن های یک لایه ی مقوا وجود دارد که به آن مقوای موج دار می گویند. در تمام خانه ها مقوا و ظروف و بطری دور ریختنی وجود دارد. دوست دارید با همین وسایل یک جامدادی زیبا برای خودتان درست کنید؟ پس دست به کار شوید. ابتدا مقوای موج دار کارتن را جدا کنید، سپس با سلیقه ی خودتان رنگ کنید. بعد از خشک شدن به اندازه ی ته ظرف یک دایره یا ستاره یا هر شکل دیگری که دوست دارید، برش بزنید و به زیر ظرف بچسبانید. مقوای رنگی را باریک یا هلالی برش بزنید و به دور ظرف بچسبانید. بعد از اینکه ظرف کاملاً پوشانده شد می توانید از نوارهای باریک و مثلث های کوچک برای تزئین جامدادی، استفاده کنید. حالا جامدادی زیبای بازیافتی شما آماده است.



طاهره عرفانی



چی لازم داریم؟

لایه ی میانی موج دار کارتن

چسب مایع

قیچی

بطری یا ظرف بازیافتی



راوی: پروانه

روزی که در مرغداری به همه خوش گذشت

صبحانه با تاج تاجی

داستان



فصل: سرگازی

بزرگ، سوله‌ی مرغداریه. سوله، نزدیک کوه و دور از شهر بود. وقتی رسیدیم، دوست خانوادگی مان، همراه خانم و دو دختر کوچکش نور اوهدی، به استقبالمان آمدند. بعد از سلام و احوالپرسی و کمی استراحت و پذیرایی من طاقت نیاوردم و گفتم: «عمو میشه بریم مرغداری روبینیم؟» دوست بابا خندید و گفت: «آره، ولی آروم باشین که مرغ‌ها نترسن.»

من و پوریا مثل موشک به سمت مرغداری دویدیم. داخل مرغداری پراز صدای قدقد و بال زدن بود. پوریا جلوی یک مرغ سفید نشست و گفت: «سلام خانم مرغی! من پوریام. اومدم چند روز مهمونتون باشم.» مرغ سرش را کج کرد و گفت: «قوش قومدی!» پوریا از تعجب یک قدم عقب رفت. من خندیدم و گفتم: «دیدی؟ گفتم بهت که مرغ‌ها حرف می‌زنن! خودم توی برنامه کودک دیده بودم!»

بعد شروع کردم برای مرغ‌های بامزه اسم گذاشتن. یکی شان تاج بزرگ و خوشگلی داشت. اسمش را گذاشتم تاج تاجی. یکی دیگر پرهایش فرفری و خیلی نرم و گردالو بود؛ اسم او را گذاشتم مخمل خانم. تاج تاجی گفت: «قوش قومدین قروانه و قودیا!» پوریا خندید و گفت: «قودیا نه! پوریا!» مرغ جواب داد: «قا، قَوْل قرفامون با ق قروع قیشه. قه قَبون قُرغی

عصر یکی از روزهای تابستان صدای بابا در خانه پیچید: «سلام کجایید بچه‌ها؟ یه خبر خیلی خوب!» من و پوریا و پیمان دویدیم سمتش و سه تایی بلند گفتیم: «سلام بابا جون. چی؟ چی؟»

بابا لبخند زد و گفت: «قراره امروز بریم مرغداری. بابا گفته بود توی تعطیلات یک بار ما را به مرغداری یکی از آشنایانمان می‌برد و حالا آن روز پرهیجان برای همه‌ی ما بود. همه داشتیم خوشحالی می‌کردیم، ما مان خندید و گفت: «حالا زود حاضر بشین. وسایلتون رو آماده کردم و گذاشتم داخل ماشین. فقط مونده خودتون حاضر بشین.»

مثل فنراز چا پریدیم و سریع حاضر شدیم. نیم ساعت بعد در جاده بودیم. باد گرم تابستان از پنجره می‌آمد و من به آسمان آبی نگاه می‌کردم. پرسیدم: «مامان، میشه با مرغای مرغداری بازی کنیم؟» مامان گفت: «بازی که نه اما اگه اجازه بدن، می‌تونیم یه سری به اونجا بزنیم؟» پوریا گفت: «ما مرغارواذیت نمی‌کنیم. من می‌خوام با مرغادوست بشم!»

محل مرغداری یک ساختمان سیمانی خیلی بزرگ شیروانی دار بود. دورتادورش هم دیوار باندوده‌های حفاظ دار بلند بود. بابا گفت: «اسم این ساختمان





بعد هم از زن عمولیا پرسیدم: «میشه تخم مرغ های عصرانه رو خود مون جمع کنیم؟» زن عمو گفت: «حتماً.» ما هم بادقت گشتیم و تخم مرغ ها را داخل سبد گذاشتیم. بعد برای مرغ ها دست تکان دادیم و به داخل خانه برگشتیم. ماما ها سراغ درست کردن عصرانه رفتند. بابا و دوستش هم داشتند درباره رسیدگی به کارهای ایمنی مرغداری حرف می زدند و کپسول آتش نشانی را جابه جا می کردند.

توی بشقاب هر نفر. تخم مرغی که خود مان برداشته بودیم، پخته شده بود. سر سفره، وقتی بشقاب من را جلویم گذاشتند، پیمان با تعجب گفت: «وای! این تخم مرغ دوزرده است!» من لبخند زدم و گفتم: «دست تاج تاجی خانم درد نکه.» و همه خندیدیم.

قفتم! صدای خنده ی مامان مرغداری پیچید. من ترجمه کردم: «بچه ها فهمیدین چی گفت. زبون مرغی با ق شروع میشه همه چی.» همه این قدر خندیدیم که دل هایمان درد گرفت. یک ردیف مرغ ها تخم گذاشته بودند و سرو صدا می کردند. خوب که گوش کردم داشتند می گفتند: «پوریا پوریا ییا ییا. نورا، هدی ییا ییا...»

کمی بعد، لیلا خانم و ماما آمدند دنبالمان تا تخم مرغ جمع کنند و برویم عصرانه بخوریم. پیمان گفت: «این همه تخم مرغ را کی جمع می کند؟» لیلا خانم گفت: «دستگاه و کارگرا.» با آمدن آدم بزرگ ها مرغ ها فقط قد قد کردند. من به تاج تاجی گفتم: «ما میریم بیرون باز دوباره برمی گردیم.» منتظر بودم بازبان مرغی بامزه جوابم را بدهد. اما انگار آن ها فقط با ما بچه ها راحت بودند و حرف می زدند.



بورانی بادمجان خوش مزه

چی لازم داریم؟



نمک: به میزان لازم



نعناع خشک: مقداری



سیر: ۲ حبه



ماست چکیده: ۲ پیمانه



بادمجان: ۳ عدد متوسط

شور و لذت



مادر داشت توی آشپزخانه بادمجان ها را سرخ می کرد. پیمان گفت: «اگه کمک لازم داریم بگین.» مادر خندید و گفت: «حالا که دوست داری بیا بادمجون ها رو با چنگال له کن.»



پروانه از توی اتاقش بیرون آمد و گفت: «دارین چی درست می کنین؟ منم میام کمک.» مادر از پروانه خواست تا چند حبه سیر پوست بکند.



وقتی پیمان همه بادمجان ها را له کرد، مادر ماست چکیده را به آن ها اضافه کرد و خوب هم زد. بعد سیر و نمک و کمی نعناع هم اضافه کرد؛ حالا بورانی بادمجان آماده بود. بچه ها که حسابی گرسنه بودند بالذت بورانی را خوردند و از مادر تشکر کردند.

بورانی بادمجان یک غذای سالم و مقوی است و باعث می شود بدنمان قوی شود.





معرفی کتاب



ساعت مطالعه



موج های دریا
یک بطری را به ساحل آوردند
چشمه، ۱۳۸۹
نویسنده: احمد رضا احمدی

اگر علاقه مند به خواندن داستان های پرماجرا هستید، این دو کتاب را به شما پیشنهاد می کنیم. ماجرا از آنجا آغاز می شود که پسری روز شنبه به ساحل می رود. موج دریا یک بطری را به ساحل می آورد و پسر آن را به خانه می برد. درون بطری هفت گیاه دیده می شود و او آن ها را در باغچه خانه اش می کارد. روز بعد، یکشنبه باز هم به ساحل می رود. بله موج های دریا، بطری دیگری را به ساحل می آورند و این بار... خب بچه ها بهتر است برای سر در آوردن از بقیه ی ماجرای جالب پسرک و بطری های دریایی خودتان این کتاب را بخوانید و برای دوستان خود تعریف کنید.



هانیه وهابی

داستان این کتاب ماجرای دوستی انسان و فیل است. وقتی پهلوانی برای حاکم شهرش از هندوستان یک فیل بزرگ و زورمند هدیه می آورد، حاکم می گوید زور فیل از انسان بیشتر است اما پهلوان نظر مخالف او را دارد. پهلوان می گوید که حاضر است که قوی بودن انسان را بر فیل به حاکم ثابت کند و این طور می شود که آن روز بزرگ اتفاق می افتد. خب بچه ها حالا وقتش است که خودتان بقیه ی ماجراهای این داستان را از روی خود کتاب بخوانید.



پهلوان و فیل
کتاب نیستان، ۱۳۸۸
نویسنده: محمد مهدی شجاعی



سفر راحت شهری با اتوبوس



مرحان راز

پیمان در کلاس تابستانی ثبت نام کرده بود. بابا پیشنهاد کرد پیمان با اتوبوس برود چون مطمئن بود رفت و آمد با اتوبوس خیلی خوب و مناسب است. بعد هم از کارهایی که سازمان اتوبوس رانی برای راحتی رفت و آمد مردم انجام می دهد، گفت. راستی بچه ها ۲۶ تیرماه ۱۳۴۴ اتوبوس رانی مشهد تأسیس شده و الان ۶۱ ساله است.



سازمان اتوبوس رانی کارهای زیادی انجام می دهد. مثلاً مواظب است اتوبوس ها سالم و تمیز باشند تا مسافره موقع رفت و آمد راحت باشند. اتوبوس ها قدیمی را با می کند و به جای شان اتوبوس تازه می گذارد.



۷

پیمان که با توضیحات بابا از اتوبوس حسابی خوشش آمده بود، رفت تا جست و جویی در اینترنت بکند و ببیند با کدام خط اتوبوس می تواند تا کلاس تابستانی اش برود. راستی شما با کدام خط های اتوبوس رفت و آمد می کنید؟



۶

راننده ی اتوبوس حواش هست در هوای سرد و گرم کولر و بخاری اتوبوس خوب کار کند تا دمای اتوبوس مناسب باشد و مردم از این سفر کوتاه لذت ببرند.





۳

اتوبوس رانی در بعضی مسیرها که خیلی مسافر دارد تعداد اتوبوس ها را بیشتر می کند و اتوبوس کمکی می فرستد تا همه ی مسافرها بتوانند سوار اتوبوس شوند.



۲

اتوبوس ها یک برنامه ی مشخص برای رفت و آمد دارند تا مسافرها سر ایستگاه معطل نشوند. اتوبوس ها باید بموقع سر ایستگاه برسند تا مردم بموقع بتوانند به کارشان برسند.



تا
ند. حتی
زنشسته
وس های

۴

اتوبوس ها به همه جای شهر رفت و آمد می کنند. این جوری مسافرها می توانند هر جاکه می خواهند با استفاده از یک «من کارت» بروند و لازم نیست برای رفت و آمد کلی پول بدهند.



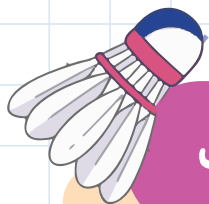
۵

اتوبوس رانی از راننده های باتجربه استفاده می کند تا اتوبوس ها بتوانند بدون خطر در مسیرهای شلوغ رفت و آمد کنند. استفاده از اتوبوس برای همه امن است.





قهرمان کشوری بدمینتون:



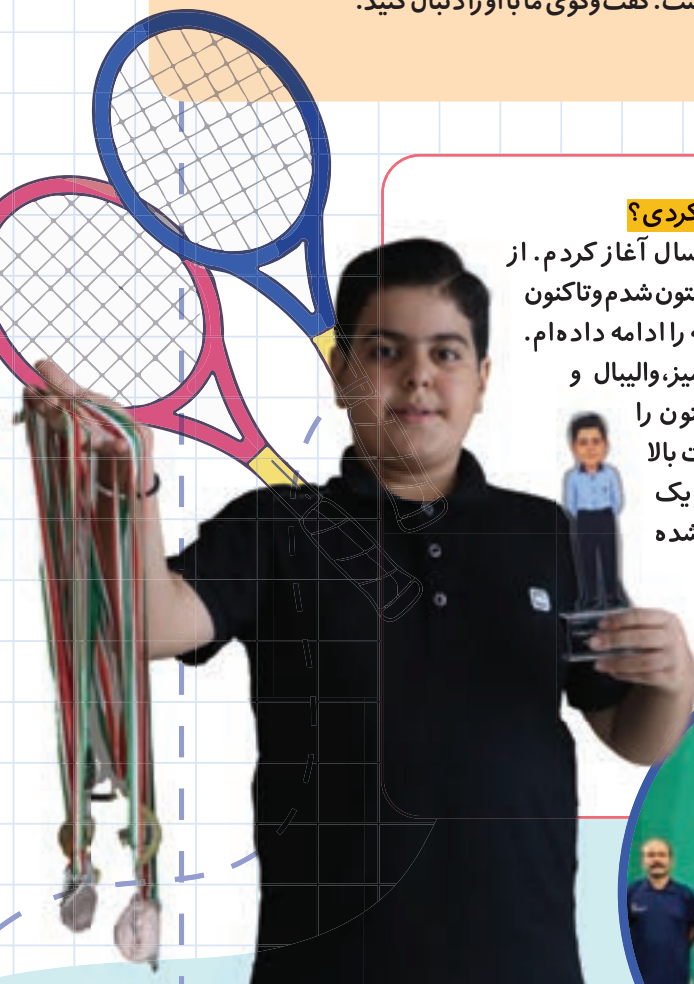
هدفم کسب افتخار برای میهنم است

«یک ورزشکار باید از شکست هادرس بگیرد و همیشه برای بهتر شدن تلاش کند.» آنچه خواندید دیدگاه کیامهر کاظمی، دوازده ساله و دانش آموز مدرسه ی امام رضا (ع) است که از کودکی به ورزش علاقه ی زیادی داشته و اکنون به صورت حرفه ای در رشته ی بدمینتون فعالیت می کند و صاحب جایگاه اول کشوری در این ورزش است. گفت وگویی ما با او را دنبال کنید.



ورزش را از چه زمانی و با چه رشته ای شروع کردی؟

فعالیت ورزشی ام را از سال ۱۳۹۷ با فوتسال آغاز کردم. از سال ۱۳۹۹ به صورت جدی وارد رشته ی بدمینتون شدم و تاکنون با علاقه، پشتکار و تمرین مستمر این رشته را ادامه داده ام. علاوه بر بدمینتون، در رشته های تنیس روی میز، والیبال و فوتبال نیز فعالیت داشته ام. البته بدمینتون را به دلیل سرعت، هیجان، نیاز به تمرکز و دقت بالا انتخاب کردم. در این رشته هر مسابقه برایم یک چالش جدید است و همین موضوع سبب شده که هر روز با انگیزه ی بیشتری تمرین کنم.





به جز ورزش به چه فعالیت دیگری علاقه داری؟

به هوش و ریاضی، تئاتر، نجاری و فعالیت های علمی و خلاقانه علاقه ی زیادی دارم. اگر قرار باشد ورزش دیگری را هم به صورت حرفه ای دنبال کنم، تنیس روی میز را انتخاب می کنم. شرکت در مسابقات هوش و ریاضی سبب شده است توانایی حل مسئله و دقتم بیشتر شود. بازی در تئاتر به من اعتماد به نفس و مهارت بیان آموخته است و نجاری را هم به دلیل ساختن وسایل و تبدیل ایده ها به واقعیت دوست دارم. معتقدم این فعالیت ها در کنار ورزش دلیلی شده است که خلاق تر، منظم تر و با انگیزه تر باشم. تلاش می کنم در درس هایم هم موفق باشم و با برنامه ریزی روزانه، زمان مشخصی را برای مطالعه یا تمرین ورزشی در نظر بگیرم تا در هر دو زمینه پیشرفت کنم. هدفم این است که در رشته ی بدنیتون به بالاترین سطح برسم، عضو تیم ملی شوم و در مسابقات آسیایی، جهانی و المپیک برای کشورم افتخار کسب کنم. به دوستانم هم می گویم هیچ موفقیتی بدون تلاش و پشتکار به دست نمی آید. اگر هدف داشته باشید، ناامید نشوید و با نظم و تمرین ادامه دهید، حتماً به آرزوهایتان خواهید رسید. موفقیت هایم را هم حاصل لطف خدا و پشتکار و تلاش خودم، حمایت خانواده، زحمات مربیان و تشویق معلمانم می دانم و قدردان همگی هستم.

یک خاطره برایمان تعریف می کنی؟

چند روز پیش در مسابقات رده ی سنی بالاتر برای تشویق دوستانم رفتم که هیئت داوران از من خواستند به عنوان داور در مسابقات شرکت کنم. این اعتمادشان برای من خیلی باارزش بود و سبب خوشحالی ام شد.

کیا مهر جان! از موفقیت هایت برایمان بگو.

اولین موفقیت ورزشی ام کسب مقام اول مسابقات فوتسال در سال ۱۳۹۷ بود. این موفقیت اعتماد به نفس و انگیزه ام را بیشتر کرد تا برای رسیدن به موفقیت های بزرگ تر تلاش کنم. پس از آن کسب مقام سوم مسابقات تنیس روی میز مناطق ۱۴۰۱، مقام دوم مسابقات بدنیتون استان ۱۴۰۲، مقام اول مسابقات تنیس روی میز منطقه و دو مقام دومی و یک اولی مسابقات بدنیتون استان ۱۴۰۳، مقام سوم مسابقات رنکینگ کشور ۱۴۰۳، مقام سوم مسابقات بدنیتون کشور ۱۴۰۳ و مقام اول مسابقات بدنیتون کشور ۱۴۰۴ را در کارنامه ی فعالیت های خودم ثبت کرده ام. شرکت در این مسابقات هم تجربه های ارزشمندی برایم به همراه داشت و یاد گرفتم برای رسیدن به موفقیت باید صبور، منظم و پرتلاش باشم و از هر برد و باخت درس بگیرم.

برای موفقیت در رشته ی ورزشی بدنیتون

چه توانایی هایی لازم است؟

باید سرعت، چابکی، تمرکز، استقامت، هماهنگی بین چشم و دست، پشتکار و تمرین منظم داشته باشیم. بدنیتون سبب افزایش آمادگی جسمانی، سرعت عمل و هیجان، اعتماد به نفس و قدرت تصمیم گیری می شود. این رشته آینده ی خوبی دارد و با تلاش و تمرین می توان به مسابقات ملی و بین المللی راه پیدا کرد. برای موفقیت در هر کاری باید تجربه کسب کنیم؛ مثلاً یک بار دچار آسیب دیدگی جزئی شدم که به دلیل فشار تمرینات و مسابقات بود. با استراحت، انجام تمرینات مناسب و رعایت توصیه های مربی، بهبود پیدا کردم و دوباره تمریناتم را ادامه دادم. این تجربه به من یاد داد که گرم کردن بدن پیش از تمرین و رعایت اصول صحیح تمرین اهمیت زیادی دارد.



لیک یا خامنه‌ای

طیبه ثابت



روزهای بزرگ و مهم، هرگز از دل و ذهن و خاطره‌ی آدم‌ها فراموش نمی‌شوند. مثل هجدهم تیرماه ۱۴۰۵ که وقتی پیکر مطهر آقای شهیدمان، رهبر مهربانمان و خانواده‌ی شهیدشان بعد از تشییع بزرگ در تهران، قم، نجف و کربلا به مشهد برگشتند تا برای همیشه در کنار امام مهربانی‌ها باشند، بی‌انتهایی جمعیت شبیه اقیانوس بود. این بزرگ‌ترین تشییع و بدرقه‌ی انسان بزرگی بود که یک جهان دوستدارش بودند و آمده بودند به رهبر عزیزتر از جان‌شان بگویند: «لیک یا خامنه‌ای» و با او عهد ببندند که پرچم اسلام و ایران بر زمین نخواهد افتاد.

تصاویر زیر تعدادی از عکس‌های ارسالی بچه‌ها از حضورشان در این روز بزرگ است.



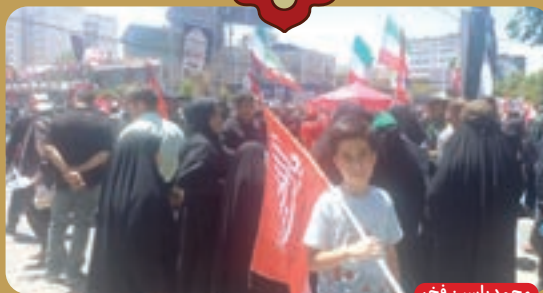
احسان شجاع



محمد مصطفی ابرندآبادی



فاطمه و محمد حسن خانلقی



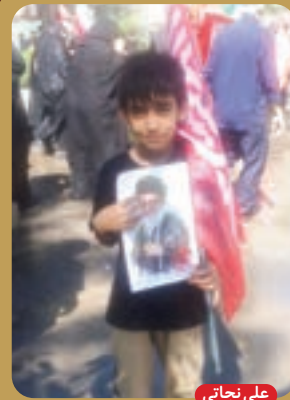
محمد یاسین فخر



۱۳
شماره ۲۹۱



محمد مهدی کیشی



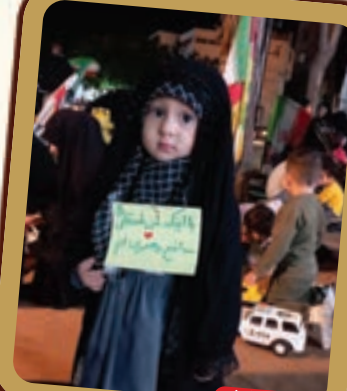
علی نجاتی



صدیقه اسرار



ضحی و خواهرانش زهرا و زینب



زهرا قربانیان



فاطمه ثنای رسولی



علی قاسمی و برادرهایش



علی رضا کیشی



روزی که همه کمک کردند

یک نذری به یادماندنی

کمیک

مرجان اسماعیلی

یکی از مراسم های مهم ماه محرم، روضه خوانی و نذری دادن است. می دانید که در شهر ما هم مراسم روضه خوانی و شله نذری هر سال برگزار می شود و خیلی از بچه ها هم شرکت می کنند. عموی پیمان و پروانه هم امسال روضه خوانی دارند و نذری پخش می کنند. پیمان و پروانه این مراسم را خیلی دوست دارند. آن ها از اینکه می توانند در مراسم امام حسین (ع) در کنار بزرگ ترها کار کنند خوشحال هستند.

۱
خب بچه ها
زودتر بریم که عمو
منتظره، بریم کمکشون.

۲
آخ جون دوباره
نذری خونه عمو

۴
باشه چند تایی
رو بده من بیارم.

۳
بیا این پرچم ها رو
باید بزنیم توی حیاط.

۷
این ها رو باید
ببریم کوچه بغلی
پخش کنیم.

۶
ممنون دخترم
الان فاطمه هم میاد
کمک.

۵
من قندها رو
می برم جلو مهمان ها
بذارم.

۸
منم میام.





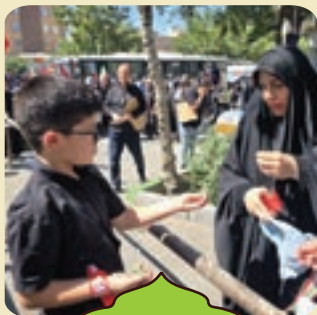
روایت



خدمتگزار موکب آقای شهید ایران

چقدر دیدن صحنه های خدمت به مردم آن هم در بزرگ ترین وداع و تشییع تاریخی قرن در موکب های خدمت رسانی به زائران و مجاوران زیبا و تأثیرگذار است. در یکی از موکب های پذیرایی از زائران شرکت کننده در مراسم وداع با آقای شهید ایران پسر کوچکی را دیدم که در زیر آفتاب داغ تیرماه خستگی ناپذیر فعالیت می کرد. جلوتر که رفتم او را شناختم. مهدیار نظری بود. همان نویسنده که سال گذشته از حال و هوا و دیده هایش در پیاده روی اربعین برای ماسفرنامه فرستاده بود. حیفمان آمد که این همه محبت به آقای شهید را ندیده بگیریم و بگذریم.

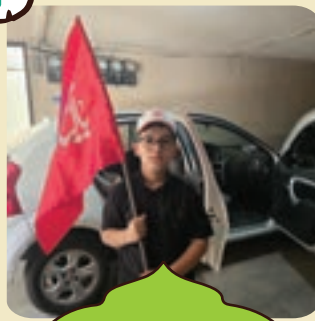
طیبه ثابت



بعد از
پیاده روی در چند
چهارراه و خیابان
به موکب مدرسه
می رسم.

۳

مامان
و بابا ماشین را در
جایی پارک می کنند
که باید کلی پیاده روی
کنیم. اگر همه
ماشین هایشان را
توی مسیر بگذارند
که جمعیت نمی تواند
راحت حرکت کند.



قشنگ
وانرژی بخش است.
اصلاً انجام کارهای خوب
که خدا را خشنود می کند،
آدم را خستگی ناپذیر
می کند. پنجشنبه ۱۸ تیر
ساعت ۸ صبح است باید
به سمت موکبمان که
در مسیر مراسم تشییع
است، بروم.

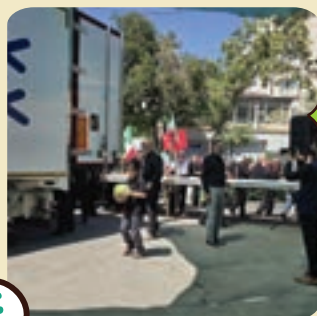
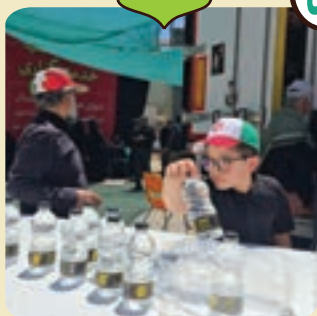
۲



۱۶

از دوروز پیش با
مامان و دوستانش
نذر فرهنگی تهیه
کرده ایم. هدیه
عکس رهبر شهید،

باید برای پذیرایی از زائران رهبر
شهید آماده شویم. هر کسی یک جور
احساس خود را به رهبر شهید نشان می دهد.
من هم با کمک و خدمت رسانی در موبک
این علاقه را نشان می دهم.



نذری سنجاق سینه و
پرچم. به تشنه ها هم آب
معدنی و هندوانه و طالبی
می دهیم.

در انتظارم که کاروان شهدا بیاید و به رهبر عزیزم بگویم بین چقدر
دوستت دارم آقا جان. دیدار پیکر رهبر شهید و خانواده عزیزشان قلبم را پر
از غم می کند. خدا حافظ آقا جان. ما انتقام خون شما را از دشمنان می گیریم.



ترامپ لعنتی.
ای شیطان موزرد کثیف،
ما تو را نابود خواهیم کرد.
این را خودم روی این
پارچه نوشته ام. خودم
هم نابودت می کنم.
این بار درست فهمیدی
این حرفی است که در
ساعات پایانی مراسم به
تو می گویم.



آقای من قرار بود ما
جان فدای شما شویم اما
توفدای ایران شدی.



